



## درس تفسیر سوره مبارکه فتح - جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵) قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۷) لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹)﴾

در این سوره مبارکه «فتح» بعد از جریان «صلح حدیبیه»<sup>۱</sup> که به عنوان فتح یاد شده است، جریان بیعت مطرح شد؛ عده‌ای در جریان «صلح حدیبیه» که حضرت آنها را دعوت کرده بود به طرف مکه و سر باز زدند، گفتند: ﴿سَعَلَتْنا اَمْوَالُنا وَاهْلُونا﴾<sup>۲</sup>؛ اینها بعد از اینکه دیدند وجود مبارک حضرت سالماً با یک فتح و پیروزی نسبی

۱. صلح حدیبیه، پیمان صلحی بود که در سال ششم هجری بین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مشرکان مکه، در منطقه حدیبیه امضا شد و در سوره فتح به آن اشاره شده است. مسلمانان که برای به جا آوردن مناسک حج عمره رهسپار مکه شده بودند با ممانعت مشرکین قریش مواجه شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت شخصی را به سوی قریش بفرستد تا مذاکره کند، پس از عزیمت فرستاده و شایعه خبر قتل وی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانان را به پیمانی معروف به بیعت رضوان فراخواند، پس از مذاکرات بین طرفین سرانجام پیمان صلح حدیبیه بسته شد.

۲. سوره فتح، آیه ۱۱.

برگشت و عازم جریان خیبر بود و در خیبر فاتح شد و غنائمی نصیب مسلمان‌ها شد، گفتند ما هم در این صحنه شرکت کنیم و از غنائم استفاده کنیم که دستور رسید شما حق شرکت نداشته و بهره‌ای از غنائم ندارید. چند سؤال مربوط به مطالب قبلی بود، آنها را بازگو کنیم تا تتمه مسئله فتح خیبر و پیروزی مسلمان‌ها و محرومیت عده‌ای که منافق بودند یا ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾<sup>۱</sup> بودند روشن شود.

در همین سوره مبارکه «فتح» آیه هشت آمده است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ که ما توضیح مبسوطی در این زمینه ندادیم، برای اینکه در سوره «احزاب» آیه ۴۵ همین مطلب مبسوطاً گذشت. سوره «احزاب» آیه ۴۵ این است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾، این بحث مبسوط آن‌جا بیان شد.

### ناروایی حمل تقاضای یاری دین خدا در دعا بر حسادت

مطلب دیگر درباره سؤالی است که در دعای ماه مبارک رمضان به خدا عرض می‌کنیم: «وَأَجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي»<sup>۲</sup>، این از سنخ حسادت و رقابت نامطلوب نیست که ما بگوییم که چرا خدا دین را به دست ما یاری بکند و به دست دیگری یاری نکند! دعاها چند قسم است، یک وقت شخصی مشکل خصوصی دارد، بیمار هست یا مدیون هست که با ضمیر متکلم وحده دعا می‌کند: «رَبِّ اغْفِرْ لِي» و مانند آن؛ گاهی خانوادگی دعا می‌کند: «وَلَاؤَلَادِي وَلِمَنْ يَكُونُ حَقٌّ» و امثال آن؛ اما در مسائل اجتماعی، طبع اوّلی دعا این است که برای جامعه اسلامی و برای کل مسلمان‌ها باشد، این دعایی که در تعقیبات نمازهای ماه مبارک رمضان خوانده می‌شود، همه آنها موجه کلیه است: «اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ اللَّهُمَّ...»<sup>۳</sup>، همه اینها به نحو قضیه

۱. سوره احزاب، آیه ۶۰.

۲. مصباح المتجهّد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۶۸.

۳. البلد الأمين و الدرع الحصين، ص ۲۲۳.

موجبۀ کلیه است و اختصاصی به بعض ندارد؛ اما در بعضی از موارد است که ذات اقدس الهی تهدید می‌کند و می‌فرماید اگر شما دین خدا را یاری نکردید، خدای سبحان شما را می‌برد و یک عدۀ دیگری را می‌آورد که دین را به دست آنها یاری کند: ﴿إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾.<sup>۱</sup> آن وقت ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾<sup>۲</sup> از این قبیل است یا ﴿إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾ از این قبیل است. در چنین فضایی به ما دستور دادند که بگوییم: خدایا! مبادا ما جزء کسانی باشیم که دین تو را یاری نکنیم، تو ما را از بین ببری و یک گروه دیگر بیاوری که دین را یاری کنند.

«فَتَحْصِلْ أَنْ هَاهُنَا امْرَأًا ثَلَاثَةً»: یک وقت است که دعاها شخصی است، یک؛ یک وقت است قضیه خاصی در کار نیست، آن دعاها هم به صورت موجبۀ کلیه است که نمونه آن هم همان دعاهای تعقیب ماه مبارک رمضان است که «اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ»، «اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ» و «اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ غُرْيَانٍ» که همه قضیه موجبۀ کلیه است، این دو؛ بخش سوم این است که فضا یک فضای خطرناک و تهدیدآمیزی است که انسان در معرض آزمون الهی است! خدا فرمود شما باید این کار را انجام بدهید، اگر این کار را انجام ندادید خدا دست از دین خود برمی‌دارد، شما را می‌برد، یک عدۀ دیگر می‌آورد و دین را به دست آنها آباد می‌کند: ﴿إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾. در چنین فضایی این دعای نورانی وارد شده است که «وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي»، این هم مربوط به آن دعای نسبی است.

تقویت قول چهارم از اقوال چهارگانه در تفقه قليل منافق

۱. سوره محمد، آیه ۳۸.

۲. سوره مائده، آیه ۵۴.

مطلب دیگر درباره اینکه فرمود: ﴿لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، این چهار وجه داشت که «أقوى الوجوه» وجه «رابع» بود؛ آن وجوه سه گانه قبل این است که ﴿لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ یعنی اینها بعضی از مطالب را می فهمند و بعضی ها را نمی فهمند؛ وجه دوم آن است که بعضی از اینها می فهمند و اکثری اینها نمی فهمند؛ وجه سوم این است که سطح فهم اینها و ادراک اینها پایین است، اینها فقط بدیهیات و چیزهای ساده را می فهمند و ظاهر آنچه را که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) پذیرفت، این وجه سوم است. ﴿لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ وجه اول و وجه دوم مورد قبول ایشان نیست، همین وجه سوم است که شاید بد نباشد؛ اما دقیق تر از همه وجه چهارم است که در بحث دیروز اشاره شد، برابر روایتی بود که خود روایت احیا کرده است و آن آیه این است که منافق ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾،<sup>۱</sup> آن جا ذکر است و این جا فهم است! منافقین کم به یاد خدا هستند، در حالی که منافق اصلاً دینی ندارد: ﴿هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾،<sup>۲</sup> در چنین شرایطی منافق اصلاً خدا را قبول ندارد تا - چه کم و چه زیاد - به یاد خدا باشد. در روایات این نکته هست که منافق جز برای دنیا به یاد خدا نیست، چون در حضور دیگران است و فقط برای دنیا است، این یک؛ ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾،<sup>۳</sup> این دو؛ پس اینها ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، سه.<sup>۴</sup> این واقع جزء نکته هایی است که کمتر به ذهن انسان می آید و برای این یک دقت معصومانه لازم است، چون برهان این است که اصلاً منافق خدا را قبول ندارد تا به یاد خدا باشد! آیه که دارد ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، آن جا این اشکال هست، برای اینکه منافق اصلاً چه کم چه زیاد، کافر است، او خدا را قبول ندارد!

پرسش: آیا ذکر ظاهری این جا منظور است؟

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

۳. سوره نساء، آیه ۷۷.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۲۱؛ «و فی الکافی بإسناده عن أبي المغراء الخصاف رفعه قال قال أمير المؤمنين عليه السلام من ذكر الله عز وجل في السر فقد ذكر الله كثيراً إن المنافقين كانوا يذكرون الله علانية ولا يذكرونه في السر فقال الله عز وجل ﴿يَرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾. أقول: و هذا معنى آخر لقلة الذكر لطيف».

پاسخ: بله! منافق وقتی که ذکر می‌گوید «لِلدُّنْيَا» است، اینکه برای آخرت نیست! و دنیا هم ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾ و اگر نبود این تَفْطَن و دَقِّق که در روایت هست، این مطلب به ذهن نمی‌آمد، مگر همین سه - چهار وجهی را که این جا ذکر کردند؛ الآن این جا هم همین طور است! اینها فقط مطالب دنیا را می‌فهمند، چیزی که اخروی است اینها معدوم می‌پندارند، می‌گویند قصه است، افسانه است ﴿أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ﴾،<sup>۱</sup> این ﴿رَجَعُ بَعِيدٌ﴾<sup>۲</sup> است! این شدنی نیست! این چه حرف افسانه‌ای است که اینها می‌زنند! این - معاذ الله - اساطیر اولین است! کسی که فکرش این است مسئله قیامت و بهشت و جهنم و اینها اسطوره و افسانه است، او اصلاً چیزی در این زمینه درک نمی‌کند و اگر احیاناً به مسلمان‌ها در جریان فتح خیبر و مانند آن می‌گویند که ما با شما باشیم، برای دنیاست و همین برای غنیمت است.

### ممکن نبودن تغییر کلام خدا با حضور منافقین در خیبر

مطلب دیگر این است که فرمود: ﴿لَن تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾، شما می‌خواهید کلام خدا را عوض بکنید! چون خدا به پیغمبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) وعده داد و فرمود اینها اهل اینکه دین را یاری کنند و در صحنه نبرد حضور پیدا کنند نیستند. در سوره مبارکه «توبه» آیه ۸۳ این طور به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی شد، فرمود: ﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ﴾، آن جا هم در ذیل همین آیه ۸۳ سوره «توبه» گذشت که این «رَجَع» دو باب دارد؛ یک باب لازم دارد که مصدر آن «رجوع» است «رَجَع يَرْجِعُ رجوعاً» و یک باب متعدی دارد که مصدر آن «رَجَع» است «رَجَعُ بَعِيدٌ»؛ یعنی «ارجاعُ بعید». این جا دارد که ﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ﴾ که این از «رَجَع يَرْجِعُ» مصدرش «رَجَع» است و نه «رجوع»؛ لذا متعدی است. ﴿فَإِنْ رَجَعَكَ

۱. سوره رعد، آیه ۵؛ سوره سجده، آیه ۱۰.

۲. سوره ق، آیه ۳.

اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا<sup>۱</sup>، اینکه وجود مبارک پیغمبر فرمود اصلاً شما ما را یاری نمی‌کنید، از کجا می‌گویید؟ این علم غیب است! این را ذات اقدس الهی به حضرت اعلام کرد، حالا اینها می‌خواهند در فتح خیبر و امثال خیبر حضور پیدا کنند، آیه نازل شد شما می‌خواهید کلام خدا را تغییر بدهید، اصلاً شدنی نیست! نه اینکه این کار را می‌خواهید بکنید و کار بدی است که نهی از منکر بکند، می‌گوید این کار شدنی نیست، چون خدای سبحان فرمود شما نمی‌آیید، اگر هم حرکت کنید مشکلی برای شما پیدا می‌شود که در راه می‌مانید. وقتی که خدا فرمود: ﴿فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا﴾، برای اینکه ﴿إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ حالا ﴿فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ﴾<sup>۱</sup>، شما با زن‌ها و مردهای پیر حالا در خانه‌هایتان بنشینید این ﴿وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾<sup>۲</sup> برای همین‌هاست! ﴿مَعَ الْخَالِفِينَ﴾ برای اینهاست! اینها می‌خواهند با آمدنشان در جریان فتح خیبر کلام خدا را عوض بکنند، چند وجه برای تبدیل کلام الهی ذکر شده است که یکی از آنها همین است: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ﴾، ما از خودمان علم غیب نداریم که بگوییم شما توفیق آنکه بعد توبه کنید را ندارید و نمی‌آیید، شما - این چند نفر منافق - کسانی نیستید که دین را یاری کنید، چون ذات اقدس الهی فرمود و من هم به شما اعلام کردم؛ خدا فرمود ﴿فَقُلْ﴾ به اینها بگو که ﴿لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا﴾، حالا شما می‌خواهید برخلاف حرف خدا عمل کنید؟ شدنی نیست، نه اینکه معصیت است! یک وقت است کسی برخلاف شرع عمل می‌کند و غیبت می‌کند که می‌گوییم برخلاف دستور خدا عمل کرده است، چون آن دستور، دستور تشریعی است؛ اما یک وقت خدا «إخبار» غیب کرد، فرمود اینها کسانی نیستند که دین را یاری کنند، حالا شما می‌خواهید

۱. سوره توبه، آیه ۸۳.

۲. سوره توبه، آیه ۴۶.

صورت‌سازی کنید و برای غنیمت می‌خواهید بیاید، یعنی ما دین را یاری کردیم! این ﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ﴾ است که موفق نمی‌شوند.

### تفاوت ذکر نام مردم مدینه و اعراب متخلف از همراهی در قرآن

بعد در جمع اینها - اینها گروه فراوانی بودند، جمعیت مدینه که هزار و چهارصد یا هزار و پانصد نفر نبود، در جریان فتح مکه چند برابر حضور پیدا کردند - قسمت مهم این کسانی که نمی‌آمدند، تعبیر قرآن در این بخش‌ها نسبت به آنها اعراب است، فرمود: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ﴾<sup>۱</sup> این چنین هستند؛ آیه یازده این است: ﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ﴾. خود مدینه را قرآن کریم با احترام نام می‌برد و اهل مدینه را با اجلال و تکریم می‌ستاید که فرمود: ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾<sup>۲</sup> مردم مدینه مهاجران را دوست دارند ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾، یعنی جزء مختصات ویژگی‌های خود آدم؛ یعنی آن مقداری که برای آدم لازم هست، این را می‌گویند «خَصَاصَةٌ»؛ کسی که فقیر است و نیازمند است، به هر حال یک مختصر قوتی تهیه می‌کند، این «خَصَاصَةٌ» اوست. این آیه می‌فرماید: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾؛ جزء مختصات و نیازهای آنها، آن‌جا که فقر و حاجت دارند «وَلَوْ كَانَ بِهِمْ حَاجَةٌ»؛ آنچه مورد حاجت و مورد نیاز آنهاست را هم به این مهاجرین می‌دهند؛ اینها اهل ایثار هستند. «ایثار» آن است که کسی دیگری را بر خود مقدم بدارد و «استثثار» آن است که خود را بر دیگری مقدم بدارد. فرمود مردم مدینه اولاً مهاجر دوست هستند ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾، ثانیاً ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾؛ خودشان اگر حاجت داشته باشند، مهاجرین را بر خود مقدم می‌دارند، این مردم را قرآن با احترام نام می‌برد؛ اما ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا﴾<sup>۳</sup> که در آیات دیگر مطرح

۱. سوره توبه، آیات ۹۸ و ۹۹.

۲. سوره حشر، آیه ۹.

۳. سوره توبه، آیه ۹۷.

است، آنها غیر از عرب هستند! آن بدوها<sup>۱</sup> و بیگانه‌ها و بیابانی‌ها و امثال آنها که از تمدن دینی دور هستند، از آنها به عنوان ﴿مِنَ الْأَعْرَابِ﴾ یاد کرده است.

امکان وجود افراد قابل توبه در میان متخلفین از همراهی پیامبر

فرمود: ﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ﴾ و در آیات بعدی هم از اعراب سخن به میان می‌آید نه از عرب؛ معلوم می‌شود که یک عده بودند که ﴿لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ بودند، یک عده بودند که احکام دین هنوز برای آنها جا نیفتاده بود، لکن ممکن بود در بین اینها افرادی باشند که قابل توبه باشند، همه اینها که آن‌طور نبودند! و در آیه ۸۳ سوره مبارکه «توبه» هم نفرمود که به نحو موجب کلبه همه شما این‌طور هستید! خطاب به عده‌ای کرد و فرمود: ﴿لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا﴾. اینها می‌خواستند در فتح خیبر شرکت کنند، فرمود: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ﴾، ولی در جمع این مردم کسانی بودند که قابل توبه، هوشیاری، بیداری، تبشیر و انذار بودند.

دعوت پیامبر از متخلفین تائب به جبران گذشته با حضور در جنگ آینده

فرمود اگر بخواهید برگردید راه باز است، جنگی ما در پیش داریم ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ﴾، باز سخن از اعراب است! به آنها بفرما: ﴿سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾، حالا یا «تقیف»<sup>۲</sup> است یا «هوازن»<sup>۳</sup> است یا «روم» هست، برخی‌ها «ایران» را احتمال دادند یا جریان تبوک بود که برای رومی‌ها بود؛ فرمود یک قوم نیرومندی با ما درگیر هستند و ما با آنها درگیر هستیم که دو راه دارد: ﴿تَقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسَلِّمُوا﴾؛ یا جنگ یا

۱. لغت‌نامه دهخدا، بدو: [ب د و] (از بدء عربی) ابتدا و آغاز؛ (غیاث اللغات): اول از هر چیزی و آغاز و ابتدا و شروع.

۲. تقیف از قبایل مشهور و نیرومند و پرجمعیت عرب بود که مردمش در طائف و اطرافش سکونت داشتند. این قبیله دو طایفه مهم «احلاف» و «بنی مالک» داشت که جنگ‌ها و نبردهای داخلی بسیاری بین آنها روی داده بود. مردم تقیف مشرک و بت‌پرست بودند و بتخانه معروف لات به آنان تعلق داشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در ماه شوال سال هشتم هجری قمری پس از فتح مکه به جنگ قبیله هوازن و تقیف رفت و در منطقه حنین جنگ سختی با آنان کرد که به شکست آن دو قبیله منتهی شد.

۳. هوازن نام قبیله‌ای از طایفه قیس عیلان از تبار عدنانیان بود. این قبیله تیره‌های فراوانی داشت که بنی سعد بن بکر، بنی معاویه بن بکر و بنی منبه بن بکر از مشهورترین آنان به شمار می‌آمدند. آنان در منطقه نجد نزدیک ین سکونت داشتند و حنین از سرزمین‌های مهم‌شان بود. آنان مردمی بت‌پرست بودند؛ مهم‌ترین بت‌شان «جهار» بود که در بازار عکاظ قرار داشت.



اسلام! اینها اهل کتاب نیستند که سه راه باشد؛ یا جنگ باشد یا جزیه باشد یا اسلام! اینها اهل کتاب نیستند، لذا چون کافر حربی هستند دو راه بیشتر ندارند: یا اسلام یا مبارزه! ما هم در معرض خطر اینها هستیم و اینها را باید سرجایشان بنشانیم.

### اخبار قرآن از نتیجه اطاعت و سرپیچی در جنگ آینده

﴿فَإِنْ تُطِيعُوا﴾؛ اگر اینها در آن صحنه بعد آمدند، معلوم می‌شود توبه کردند که ﴿يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا﴾. ﴿فَإِنْ تُطِيعُوا﴾؛ اگر آمدید اجر حسن خدا به شما می‌دهد. اما ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا﴾؛ اگر نیامدید ﴿كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ﴾؛ قبلاً هم در جریان «صلح حدیبیه» شرکت نکردید و در آزمون‌های دیگر هم حضور پیدا نکردید ﴿يُعَذِّبُكُمُ عَذَابًا أَلِيمًا﴾. اینها گروهی هستند که در چند آیه قبل درباره آنها فرمود: ﴿وَوَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾، در آیه شش همین سوره فرمود: ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾؛ اینها اگر دوباره بر همان عناد خودشان پافشاری کردند، معلوم می‌شود که منافق هستند، نه «ضعیف‌الایمان»! برای اینکه ما تمام راه‌ها را برای اینها باز گذاشتیم و این هم امتحان اخیر بود. این ﴿غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ در برابر آیه هجده همین سوره مبارکه است، فرمود آنها که «تَحْتَ الشَّجَرَةِ» بیعت کردند: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ﴾، پس یک عده هستند که ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾<sup>۱</sup> هستند و یک عده هم ﴿غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ می‌باشند؛ یک عده ﴿الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۲</sup> هستند و یک عده هم ﴿مَرْضِيًّا﴾<sup>۳</sup> می‌باشند، ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

ادعای فخر رازی بر نبود منافق بعد از پیامبر و استفاده علامه طباطبایی از آن

۱. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲. سوره فاتحه، آیه ۷.

۳. سوره مریم، آیه ۵۵.

این‌جا فخر رازی می‌گوید که بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ منافقی بر مذهب اهل سنت باقی نمانده است،<sup>۱</sup> درست هم هست! یک بیان نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه دارد که آن بیان تا حدودی مبسوط است، ولی سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این را در المیزان<sup>۲</sup> خیلی بازتر کرده است و آن عصاره بیان این است که بخش قابل توجهی از مردم صدر اسلام منافق بودند، به دلیل اینکه در جریان جنگ اُحُد بخشی از اینها شرکت نکردند، در «صلح حدیبیه» شرکت نکردند و عده‌ای از اینها هم در جریان آن «لیلة التبوک» در کنار دره ایستادند که شتر حضرت را بر مانند و حضرت را ترور کنند که موفق نشدند؛ همه این منافقینی که در این همه آیات هست، نشان می‌دهد که گروهی از مردم آن سرزمین در صدر اسلام منافق بودند که حتی حاضر شدند با بدترین بی‌شرمی اجتماعی، آن «إفک» را دامن بزنند و همسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را متهم کنند که از این رسوایی بدتر نبود! تا این‌جا هم حاضر شدند که آیه یازده به بعد سوره مبارکه «نور» در همین قصه «إفک» است،<sup>۳</sup> پس هر کاری از دست اینها برآمد کردند؛ هم در جاسوسی نسبت به یهودی‌ها یا جاسوسی نسبت به مشرکین تا همین که حادثه‌ای پیش آمد، فوراً به طرف کفار گرایش داشتند؛ اینها می‌گفتند که شاید اوضاع برگردد و نظام اسلامی شکست بخورد ما چرا آسیب ببینیم! این حرف بود: ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَادِمِينَ﴾<sup>۴</sup> فرمود چرا حالا تا حادثه‌ای پیش آمد با مشرکین تماس می‌گیرید؟ اینها بودند! استدلال حضرت امیر (سلام الله علیه) این است که این گروه با پیغمبر نساختند و تا هر جا که مقدورشان بود اقدام کردند و بخش

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۸، ص ۷۹؛ «ثم لما بين حال المخلفين بعد قوله ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾ عاد إلى بيان حالهم و قال: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ من الصدق كما علم ما في قلوب المنافقين من المرض ﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ حتى بايعوا على الموت وفيه معنى لطيف».

۲. الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص ۲۸۷ - ۲۸۸؛ «كلام حول التفاق في صدر الإسلام».

۳. سوره نور، آیه ۱۱؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

۴. سوره مائده، آیه ۵۲.

وسیعی از آیات مدنی هم درباره منافقین است، این اصل اوّل؛ بعد از رحلت حضرت و تبدیل غدیر به سقیفه، همه این کارشکنی‌ها برطرف شد و ما دیگر منافق در مدینه نداشتیم! فخر رازی هم در ذیل همین آیه می‌گوید که بعد از رحلت پیامبر روی مذهب اهل سنت هیچ منافقی نبود، به حسب ظاهر هیچ کارشکنی نبود! آنها که با پیغمبر نساختند، با سقیفه ساختند! حضرت در نهج‌البلاغه با بیانی که سیدنا الاستاد توضیح می‌دهد، این است که یا باید بگوییم این جمعیت کثیر از منافقین دفعتاً مُردند، این که نیست! دفعتاً توبه کردند و مثل سلمان و اباذر شدند، این هم که نیست! با سقیفه و باند سقیفه‌ای‌ها ساختند «کما هو الحق»؛ با حکومت ساختند، با سقیفه ساختند و دیگر کارشکنی نمی‌کردند؛ مخصوصاً با عثمان و مانند اینها. این بیان حضرت در نهج‌البلاغه ذیل این جمله است که «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup> هر جا قدرت است یک عده زیادی هم راه می‌افتند دنبالش می‌روند! اینکه سعدی گفت: «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»<sup>۲</sup> ریشه آن در این جمله نورانی حضرت امیر است که «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا». سیدنا الاستاد در المیزان این را خوب باز کردند که این همه منافقین کجا رفتند؟ فخر رازی هم اقرار دارد که بعد از رحلت حضرت ما منافق نداشتیم، منافق نداشتیم یعنی همه اینها دفعتاً مُردند؟ اینکه نیست! همه اینها دفعتاً برگشتند و مثل سلمان و اباذر شدند، این هم که نیست! همه اینها با سقیفه ساختند؟ بله حق است؛ لذا فرمود: «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا».

### بیان سیدالشهداء در ناپایداری مردم در امر دین

این بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) برای همه ما آزمون است، فرمود اکثری مردم این‌طور هستند: «النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعْقٌ»<sup>۳</sup> چقدر این بیان شیرین است! «وَ الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»! خیلی‌ها دینشان دین

۱. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، خطبه ۲۱۰.

۲. گلستان سعدی، دیباچه.

۳. تحف العقول، ص ۲۴۵.

آدامسی است! قبلاً «مَصْطَکی»<sup>۱</sup> بود، الآن آدامس است؛ این آدامس مادامی که مختصر لذت دارد، در فضای کام و دهان می‌گردد، وقتی به صورت یک پوست درآمده تُف می‌کنند و می‌اندازند دور. «النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعْنُ»، «لَعْنُ» «ما تعلق به اللسن» است. «وَ الدِّينُ لَعْنُ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ»؛ اکثری و یا بسیاری از مردم اسلام آنها اسلام آدامسی است!

### ضرورت تقاضای ثبات قدم در امر دین از خدای سبحان

این است که استقرار در دین، و تثبیت در دین را تذکر دادند! هر وضویی که می‌گیریم مستحب است هنگام مسح پا بگوییم: «تَثْبِثْنِي عَلَى الصِّرَاطِ»،<sup>۲</sup> نه یعنی صراط مستقیم قیامت! آن‌جا وقتی انسان ثابت قدم است که این‌جا در صراط مستقیم ثابت باشد. این دعا این نیست که ما این‌جا هر کاری می‌کنیم بکنیم، بعد از صراط و پل صراط به آسانی بگذریم! یعنی این‌جا در صراط مستقیم باشیم که آن‌جا رفتیم به سرعت عبور بکنیم. «وَ الدِّينُ لَعْنُ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايشُهُمْ»، این طبع دنیا است! انسان باید این را طوری مدیریت کند که نه خودش گرفتار این وضع بشود و نه گرفتار کسانی بشود که «يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايشُهُمْ»، البته یک عده وجود دارند که قابل توبه هستند؛ برای کسانی که قابل توبه بودند فرمود راه باز است، دیگر «ثقیف» است یا «هوازن» هست.

### تبیین معنای «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» بودن قرآن

اینها جزء امور تاریخی است که قرآن به آنها اعتنایی دقیق ندارد، این یکی از نکاتی که فرمود: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾،<sup>۳</sup> نه «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» که این «قَصَص» مصدر است؛ این ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ منصوب است تا مفعول مطلق نوعی باشد، ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ﴾ در جمیع مطالب، نه قصه یوسف (سلام الله علیه)! ﴿نَحْنُ

۱. شیرۀ زربنی زرد رنگی است که در فارسی به نام‌های: «رماس»، «رماس»، «کبه» خوانده شده است. در کتاب‌های طب سنتی با نام‌های: «مَصْطَکی»، «مَصْطَکی رومی»، «کندر رومی»، «مستکی» و «علک رومی» ذکر شده است.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳.

۳. سوره یوسف، آیه ۳.

**نُقْصُ** هم فعل مضارع است و هم استمرار را می‌رساند؛ ما تمام قصه‌هایی که در قرآن نقل می‌کنیم به بهترین روش نقل می‌کنیم، نه اینکه قصه یوسف **﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾** است! اولاً «قَصَص» نیست، بلکه «قَصَص» است به فتح «قاف» است، مصدر است، مفرد است و مفعول مطلق نوعی است «نَحْنُ نُقْصُ عَلَيْكَ قَصَصاً أَحْسَنَ»؛ ما بهترین روش قصه را داریم و بهترین روش قصه هم این است که راست باشد، حکیمانه باشد، چیزی که دخیل نیست و جزء فضولات صحنه تاریخی است آنها را اصلاً نقل نمی‌کنیم؛ حالا این‌جا چه قبیله‌ای بود، چه زمانی بود و چه مکانی بود، اینها بحث‌های تاریخی است نه بحث‌های علمی، ما اینها را نقل نمی‌کنیم! حالا چه «هوازن» باشد، چه «ثقیف» باشد، چه «روم» باشد و چه اینکه برخی‌ها گفتند ایران باشد؛ چه زمان ما باشد و چه زمان بعد از ما باشد، به هر حال جنگی با کفار غیر اهل کتاب در پیش هست که دو راه هم بیشتر ندارد؛ اگر شما در آن صحنه حضور داشتید **﴿فَإِنْ تُطِيعُوا﴾**، آن وقت خدای سبحان توبه شما را می‌پذیرد و اجر شما را اعطاء می‌کند **﴿فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْراً حَسَناً﴾**؛ اما اگر اعراض کردید، چه اینکه قبلاً هم در جریان «صلح حدیبیه» و مانند آن اعراض کردید **﴿يُعَذِّبُكُمُ عَذَاباً أَلِيماً﴾**، البته در این جنگ **﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ﴾**، بر اینها حرجی نیست.

تفسیر عقلی و عرفانی چگونگی رسیدن به اطاعت خدا با اطاعت رسول

عمده در **﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذَّبْهُ عَذَاباً أَلِيماً﴾** وضع آن تبشیر و انذار روشن است؛ اما در این‌جاها که دارد اگر کسی مطیع پیامبر است مطیع خداست، این دوگونه تفسیر دارد که بین اینها هم خیلی فرق است؛ یک وقت است ما می‌گوییم رسول از آن جهت که رسول است پیام خدا را می‌رساند، این حق است: **﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾**<sup>۱</sup> این حق است، برای اینکه رسول «بما آتاه

۱. سوره نساء، آیه ۸۰.

رسول» براساس ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾<sup>۱</sup>، جز پیام الهی چیزی دیگر نمی‌رساند؛ یک وقت است که این‌گونه از آیات را براساس «قُرب نوافل»<sup>۲</sup> حل می‌کنیم در «قُرب نوافل» که این حدیث را فریقین<sup>۳</sup> نقل کرده‌اند، فرمود بنده من به من نزدیک می‌شود «لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ»؛ من می‌شوم مُحِب، او می‌شود محبوب و او می‌شود «حبيب الله». وجود مبارک حضرت که «حبيب الله» است در درجه اول این «فعلیل» به معنای فاعل است و در درجه دوم همین «فعلیل» به معنی مفعول است؛ او محب خدا بود، بعد محبوب خدا شد، وقتی محبوب خدا شد ذات اقدس الهی در فصل سوم که «منطقة الفراغ» است، نه فصل اول که ممنوع است و نه فصل دوم که ممنوع است؛ یعنی در مقام ذات نه، در صفات ذات که عین ذات است نه، در مقام فعل و تجلی و ظهور «كُنْتُ ... لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا». در این فصل سوم فعل خدا در دست پیغمبر (صلوات الله و سلامه علیه) ظهور می‌کند، آن وقت ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾<sup>۴</sup> معنای آن خوب روشن می‌شود، ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ معنای آن خوب روشن می‌شود؛ اما بین این دو تفسیر خیلی فرق است؛ هر دو حق است؛ اما یکی براساس قرارداد عقلایی و اجتماعی معنا می‌شود و یکی هم براساس مشاهدات عرفانی معنا می‌شود.

### رضایت الهی ثمره اطاعت مؤمنان از پیامبر

۱. سوره نجم، آیه ۳.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَثَرَدَدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

۳. صحیح البخاری، باب التواضع، ج ۸، ص ۱۰۵، ح ۶۵۰۲: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنْ اللَّهُ قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطَيْتُهُ وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

۴. سوره فتح، آیه ۱۰.

﴿مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ﴾، این گروه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾، برای اینکه ﴿إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ

الشَّجَرَةِ﴾، آن جا هم که فرمود: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾، چطور ﴿يَدُ اللَّهِ﴾؟ برای اینکه دست خدا همان دستی است

که پیغمبر دارد «كُنْتُ ... يَدُهُ الَّتِي يَبِطِشُ بِهَا».

پرسش: جمع بین این آیات اخیری که راجع به دشمنی کردن منافقین با پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، با آن

آیه‌ای که در صدر سوره فتح است که فرمود: ﴿لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ﴾<sup>۱</sup> چطور جمع می‌شود؟

پاسخ: برای اینکه این جا فتحی نبود! فرمود دنیا را به کام این منافق بدهی برغی گردند!

پرسش: قرار شد این حالت بدی را که نسبت به پیامبر داشتند با این ... .

پاسخ: اینها نسبت به مردم مکه بود، اینها که در خود مدینه بودند و «أَعْدَى عَدُوٌّ» حضرت بودند و ﴿أَشَدُّ كُفْرًا

وَنِفَاقًا﴾<sup>۲</sup> بودند، پشت سر حضرت نماز می‌خواندند! اینها که با حضرت روبه‌رو نبودند، فتح مکه برای آنهایی بود

که حضرت در زمان حضورش در مدینه «آلهه» اینها را محکوم می‌دانست، رأی اینها را «تَسْفِيه» می‌کرد که شما

سفیهانه صَتم و وِثَن را می‌پرستید که بعد هم جنگ بدر و خندق و امثال آنها پیش آمد که حضرت عده زیادی از

آنها را کُشت و اسیر گرفت، آنها دشمن حضرت بودند و حضرت را «مُذنب» می‌دانستند که با فتح مکه مسئله حلّ

شد؛ اما این منافقین داخلی که «أَعْدَى عَدُوٌّ» بودند، اینها اصلاً پشت سر حضرت نماز می‌خواندند و عداوتی را

ظاهر نمی‌کردند! اینها اصلاً خدا را قبول نداشتند، اینها به دنبال غنیمت بودند؛ آن روز غنیمت به دست نیاوردند، در

جریان فتح خیبر خواستند غنیمت به دست بیاورند. ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ اینها که «تحت الشَّجَره» آزمون شدند،

۱. سوره فتح، آیه ۲.

۲. سوره توبه، آیه ۹۷.

امتحان شدند و واقعاً تثبیت قلب را از ذات اقدس الهی مسئلت می‌کردند، خدا در قلب‌های اینها آگاه بود که اینها

واقعاً مؤمن هستند؛ لذا ﴿وَمَعَائِهِمْ كَثِيرَةٌ﴾ که در جریان فتح خیبر اینها سهمی از فتح و غنیمت داشتند.

«و الحمد لله رب العالمین»